

امیرحسین آریان پور:

فرهنگ آفرین فرهنگ پژوه فرهنگ گستر^۱

حیب‌اله قاسم‌زاده^۲

برخلاف تصویری که گاه در جامعه مطرح می‌شود، فرهنگ و به‌ویژه فرهنگ زایا چیزی نیست که از پیش به‌عنوان پدیده، جریان و یا یک سیستم ثابتی، وجود داشته باشد. فرهنگ به‌وجود می‌آید، زاده می‌شود و می‌زایاند. یک پدیده‌ی به‌اصطلاح فرهنگی گذشته، موقعی می‌تواند به‌زندگی فعلی و به‌شناخته‌های فعلی، پیوند بخورد و به‌معنای دقیق کلمه، فرهنگی شود که اطلاعات بسته‌بندی‌شده و ناگشوده در آن، از نو تجزیه و تقطیع شود و در الگوهای فکری جدید و با استفاده از اصطلاح‌های علمی و راهبردی جدید، ترکیب و بازنمایی شود تا بتواند به‌نحوی، در فکر و رفتار فعلی ما اثر بگذارد. به‌عبارت دیگر، آن پدیده باید از نو، معنایی، و به‌اعتباری، خلق شود.

حافظ تا زمانی که زندگی خود را در حافظه‌ی فعال و جاری ما آغاز نکرده باشد، جزو فرهنگ مولد نمی‌تواند به‌حساب آید. به‌این منظور، باید عناصری از فکر و شعر حافظ با عناصری از فکر و شعر امروزی ما پیوند بخورد و یک سیستم نشانه‌شناختی یا سمیوتیک جدیدی پدید بیاورد. وگرنه غرق شدن در ریشه‌ی واژه‌های شعر حافظ و بحث در این که منظور حافظ از فلان واژه چه بوده است، حافظ را در قعر دوران گذشته، نگه می‌دارد. به‌این معنا، تاریخ باید تاریخی شود؛ نه این‌که بازگو شود و یا حتی در بهترین صورت، بازسازی شود و یگوتسکی از قول بلونسکی می‌گوید که رفتار تنها در

۱. قسمتی از این نوشته، در یادمان دکتر امیرحسین آریان پور (۲۶ بهمن ۱۳۸۲) قرائت شد.

۲. استاد گروه روان‌پزشکی و روان‌شناسی بالینی، بیمارستان روزبه، دانشگاه علوم پزشکی تهران.

تحول تاریخی و تکوینی خود، قابل درک است. می‌توان این جمله را برگشتی تعریف کرد که جلو آمدن را ممکن می‌سازد.

عظمت یک کشور یا جامعه، در بناهای تاریخی و آثار باستانی نیست، بلکه در بازیابی آن اطلاعات از حافظه‌ی درازمدت تاریخی خود، و معنا بخشیدن به آن، از طریق ساخت‌وارها و سازمان‌بندی‌های ادراکی امروزمین ماست.

موقعی خواهیم گفت که جامعه‌ای فرهنگی رفتار می‌کند که از ارضای نیازهای فوری روزمره، فراتر برود و یا در صورت لزوم، این نیازها را نیز به‌کلی فرهنگی بکند و سازوکارهای مناسبی را در نظام شناختی، انگیزشی و هیجانی برای برآورده ساختن این نیازها فراهم بیاورد. برای ایجاد چنین فرهنگی، بیش از همه، تغییر در ساختارهای موجود ذهنی لازم است. این ساختارهای ذهنی، مقاوم در برابر تغییر هستند علت اصلی چرخش آن‌ها «اینرسی» موجود در افکار است: افکاری که به یک سلسله مفاهیم و رویکردها خو کرده است و فرصت لازم برای پرسش، طرح مساله، و جست‌وجوی راه‌حل‌های جدید در اختیار آن‌ها گذاشته نشده است. مقابله با این نوع «اینرسی»، نیروی زیادی می‌طلبد. به قول آنا تول فرانس: «امروز مردان (افراد) آزاده‌ای که بتوانند از حدود [افکار] عوام درگذرند و حقیقت مکتوم را کشف کنند، بسیار کمیابند.» اهمیت این افراد آزاده، در نادر بودن آن‌هاست. استاد آریان‌پور، مورد بسیار برجسته‌ی این نادره‌هاست. در واقع یکی از نقش‌های بسیار مهم استاد، تغییر در ساختارهای ذهنی بود: با همه‌ی سرسختی و استقامت از جانب استاد، و با همه‌ی لجاجت و مقاومت از جانب این ساختارها. به این منظور استاد راه دشواری را برگزید: راهی که پویندگان زیادی از آن راه نرفته بودند و در نتیجه ناهموار بود و مخاطره‌آمیز. رابرت فراست در شعری می‌گوید:

«در جنگی انبوه به یک دو راهی رسیدم،

و من،

و من راهی را برگزیدم که عده‌ی زیادی از آن راه نرفته بودند؛

این بود راز تفاوت من با دیگران.»

استاد نیز چنین راهی را انتخاب کرد. اگر بخواهیم ویژگی‌های این راه بر شماریم

می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- پذیرش چارچوب فکری منظم، سازمان‌دار، هدف‌مند و به‌هم‌پیوسته در مجموعه‌ی آثار استاد، یک اثر، مقاله و حتا شاید یک جمله نمی‌توان یافت که در بنای دقیق و سنجیده‌ی ذهنی او، جایی مشخص و اختصاصی نداشته باشد. کم‌تر متفکری می‌شناسیم که به این تعادل و تناسب فکری و فلسفی، دست یافته باشد. این ویژگی را می‌توان در آثار استاد از مقاله‌ها و مقدمه‌ها گرفته تا برگردان‌ها و تالیف‌ها و معادل‌یابی‌ها و معادل‌سازی‌ها بازجست. این ویژگی، خود، حاصل چند ویژگی دیگر است:

۱۰۱- متدولوژی یا روش‌شناسی

استاد دو اثر به‌طور مشخص، در این باره دارد:

۱۰۱۰۱- رساله‌ی «پژوهش» که چاپ اول آن در سال ۱۳۳۴ منتشر شده است.

در این رساله می‌خوانیم که در سال ۱۳۳۳ موسسه‌ی علوم اداری دانشگاه تهران، درس متدولوژی تحقیق را در برنامه‌ی خود گنجانده و از همان آغاز، استاد، عهده‌دار تدریس این درس شد. به‌احتمالی این نخستین باری بوده است که متدولوژی در علوم، به‌ویژه علوم اجتماعی به‌شکل منظم، تدریس می‌شده است.

در مقدمه، استاد می‌نویسد: «موسسه‌های دانشگاهی ما، با آن‌که به‌ظاهر در پایان هر دوره‌ی آموزشی از هر دانشجو چیزی به‌نام «رساله‌ی تحقیقی» یا «پایان‌نامه» مطالبه می‌کنند، تا سال‌های اخیر به‌لزوم تدریس اصول تحقیق پی نبردند. در این رساله، تصریح شده است: «تحقیق همانا حقیقت‌پژوهی است، و حقیقت‌پژوهی، مقدمه و نیز محصول شناخت است، و شناخت در هر حال، به‌ویژه در تاریکی‌ها، چراغ راه بهبود را خواهان است. آموزش و پرورش، در مراتب بالای خود، هدفی والاتر از پژوهش ندارد...»

۱۰۱۰۲- استاد رساله‌ی دیگری دارد که به‌متدولوژی مربوط می‌شود و آن «دو منطق» است. چاپ سوم این رساله، در سال ۱۳۵۷ منتشر شده است. منظور از دو منطق، منطق ایستا و منطق پویا است. او در

نتیجه‌گیری می‌گوید: «منطق ایستا به‌عنوان وجهی از منطق پویا، ابزار استدلال است، و منطق پویا به‌عنوان نمودارِ کشاکش درنگ‌ناپذیر هستی نیستی‌ناپذیر، محور هرگونه آفرینش علمی، فلسفی یا هنری است.» (صفحه‌ی ۳۲).

۱۰۲- وسعت و پُرمايگی دانش

جامعه‌شناسی، فرهنگ‌شناسی، انسان‌شناسی، هنرشناسی، روان‌شناسی، روش‌شناسی، زیبایی‌شناسی، فلسفه و ادبیات و تاریخ، حوزه‌هایی بودند که استاد اثر آفریده است. هرکدام از این آثار، سرشار از اطلاعات دقیق و درک عمیق مفاهیم و مقوله‌های مربوط به آن حوزه است. کافی است برای نمونه به کتاب «جامعه‌شناسی هنر» از سویی، و «فرویدیسیم با اشاراتی به ادبیات و عرفان» از سوی دیگر، نظری افکنده شود.

۱۰۳- زبان دقیق، روشن، پاکیزه و نافذ

سبک نگارش استاد، سبکی متمایز، قابل بررسی و مثال‌زدنی است. جمله‌ها کوتاه، رسا، قابل‌درک و در ارتباط با جمله‌ی قبلی، و مقدمه‌ای بر جمله‌ی بعدی است. به‌طوری که به‌تقریب به‌راحتی می‌توان منطق، استدلال و نظم فکری او را به‌اعتبار جمله‌بندی‌های او باز یافت. نمونه‌ی روشن این زبان را در مقدمه‌ی «زمینه‌ی جامعه‌شناسی»، در «روان‌شناسی از دیدگاه واقع‌گرایی» و «دو منطق» می‌توان مشاهده کرد.

ترجمه‌ی کتاب «دشمن مردم» اثر: هنریک ایبسن با چنان مهارت و دقتی صورت گرفته که وقتی این نمایش روی صحنه آمد، به‌تقریب نیازی به تغییر جمله‌ها، واژه‌ها و لحن‌ها در آن وجود نداشت.

۲- نو مایگی و نو اندیشی

در افکار و آثار استاد همیشه عناصر تازه‌ای یافت می‌شود. این عناصر، ممکن است همیشه هم نو نباشند، اما نگرش جدیدی را مطرح می‌سازند. معرفی «ابن خلدون» به‌عنوان پیشاهنگ جامعه‌شناسی، نمونه‌ای از این نگرش جدید است. در موارد بسیاری، استاد اندیشه‌های جدیدی را وارد جامعه‌ی ما کرده که روشنفکران آن زمان جامعه،

چندان اُلفتی با آن نداشته‌اند، مانند معرفی افکار و آثار ایبسن (آشوب‌گرایی)، و یا بازنگری تاریخ، به‌شیوه‌ای که در «آستانه‌ی رستاخیز» آمده است. استاد توانایی خارق‌العاده‌ای در تشخیص ضرورت طرح مفاهیم و رویکردهایی داشت که بر اثر نفوذ اطلاعات سازگار با طرح‌واره‌های کهنه و تسلط هم‌نوایی گروهی، کم‌رنگ و یا بی‌رونق مانده بودند. نمونه‌ی روشن این توانایی، سلسله مقاله‌هایی است که با عنوان «روان‌شناسی از دیدگاه واقع‌گرایی» در «مجله‌ی روان‌شناسی ایران» در طی سال‌های نیمه‌ی اول دهه‌ی ششم انتشار یافته است. در این مجموعه مقاله‌ها این مباحث مطرح شده است:

- انعکاس نمودهای هستی در یک‌دیگر؛
- برخورد انسان و طبیعت؛
- انعکاس طبیعت در انسان؛
- هم‌ریختی نمودهای ذهنی و نمودهای عینی؛
- بازتاب‌های ابتدایی (رفلکس‌های ساده)؛
- بازتاب‌های شرطی و ویژگی‌های آن؛
- دو دستگاه نشانه‌پراکنی (First & second signal system)؛
- اندیشه؛
- اراده؛
- شخصیت؛

در اوایل مقاله‌ی اول می‌خوانیم: «انسان در برخورد با طبیعت، به‌عنوان پاره‌ای از هستی، در برابر طبیعت یعنی پاره‌ی دیگر هستی، صف‌آراست. پس هستی، به‌دو بهره تقسیم شد: طبیعت و جامعه‌ی انسانی.» این جمله، خود، یادآور حرکتی علمی است که در روسیه از سه‌چهنوف - با انتشار کتاب «بازتاب‌های مغز: کوششی در بنیان‌مندی فیزیولوژیک فرایندهای روانی» (۱۸۶۳) - آغاز شد و بعد به‌وسیله‌ی پاولوف رسمیت آزمایشگاهی و علمی یافت و تبدیل به‌یک سیستم پیشرفته شد و سپس جنبه‌های مختلف آن به‌وسیله‌ی دانشمندی مانند فرولوف، بایکوف، پترووا، ایوانوف اسمولنسکی، ویگوتسکی، سوکولوف، لوریا، لئون تی‌یف، آئوخین، حسرتیان و در غرب با گانت، برونر، مایکل کول، ورچ و دیگران گسترش یافت.

در حقیقت با این مجموعه مقاله‌ها بود که جرقه‌ی توجه به روان‌شناسی علمی شرق که حتا در غرب مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته بود و تحصیل‌کرده‌های غربی ما نیز چندان توجهی به آن نشان نمی‌دادند، زده شد. این نوع نگرش علمی به روان‌شناسی، اگر چه مدتی را به‌فترت گذراند، اما با معرفی و ترجمه‌ی آثار پاولوف و بعدها آثار ویگوتسکی، لوریا و لئون تی‌یف، جایگاهی مناسب برای خود پیدا کرد.

نگرش ابتکاری دیگر استاد در معرفی روان‌شناسی، به‌اثر او درباره‌ی «فرویدیسیم با اشاراتی به ادبیات و عرفان» (۱۳۳۰) مربوط می‌شود. در این اثر، برای نخستین بار نظریه‌ی فروید به‌طور مستند و جامع، و به‌شیوه‌ای تاریخی، تحلیلی و انتقادی، باز نموده می‌شود و مفاهیم مرتبط با تفکر روان‌کاوی در ادبیات خودمان، به‌بهترین وجهی به‌خواننده عرضه می‌شود.

۳- صداقت و امانت علمی

از جمله ویژگی‌های بارز استاد، صداقت و امانت علمی است. این ویژگی به‌چند صورت خود را نشان می‌داد. یکی این که استاد با الهام گرفتن از نیوتون معتقد بود که «اگر می‌تواند دوردست‌ها را ببیند، به‌آن سبب است که بر دوش غولان جای گرفته است». بنابراین، برای معرفی و نشر افکار خود، نام دیگر شخصیت‌های علمی را از اعتبار نمی‌انداخت. به‌عنوان مثال در مقدمه‌ی «زمینه‌ی جامعه‌شناختی» می‌خوانیم: «از زمانی که مفهوم و واژه‌ی «جامعه‌شناختی» به‌وسیله‌ی استاد گران‌مایه، آقای دکتر غلامحسین صدیقی به‌ایران آورده شد و نخستین کتاب منظم جامعه‌شناسی به‌قلم شیوای دکتر یحیا مهدوی انتشار یافت، بیش از ۲۰ سال می‌گذرد. ولی گفتنی است که هنوز در این زمینه، کتابی جامع به‌فارسی نوشته نشده است.» و بعد ادامه می‌دهد: «در ۱۳۲۸ برای تنظیم چنین کتابی آغاز پژوهش کردم. به‌برکت این پژوهش، در ۱۳۳۱ «در آستانه‌ی رستاخیز: رساله‌ای درباره‌ی دینامیسم تاریخ»، و از آن پس، مقاله‌های جامعه‌شناسی بسیار منتشر شدند و کتاب ناچیز حاضر که البته دستخوش محدودیت‌های فراوان است، فراهم آمد.» و سپس نام دانشمندانی را که از آثار آن‌ها استفاده کرده است، برشمرده است: دانشمندانی مانند گوردون چایلد، مک‌آیور، گروویچ، سوروکین و دیگران - علاوه بر آگ

برن و نیم‌کف. و آن‌گاه، پس از ابراز تشکر از اعضای کمیسیونِ اطلاعات علمی و افراد صاحب‌نظر دیگر، اضافه می‌کند: «باید متذکر شوم که برخی از واژه‌های این کتاب، و نیز فرهنگ فلسفه و علوم انسانی را از محققان و نویسندگان دیگر فراگرفته‌ام: احمد آرام، آل‌احمد، منوچهر امیری، بهار، خانلری، دریابندری، شاپور راسخ و جمشید بهنام، سیاسی، صاحب‌الزمانی، صدیقی، صنایعی، تبری، حمید عنایت، فروغی، کسروی، صادق‌کیا، یحیا مهدوی، نفیسی، هشترودی، مشفق همدانی، هوشیار و هومن. استاد نه تنها به‌ذکر این استادان می‌پردازد، بلکه معادل‌هایی را که از آن‌ها گرفته است، برمی‌شمارد.

صورت دیگر این ویژگی، احترام به‌اساتید و آموزگاران است. در مقدمه‌ی «سیر فلسفه در ایران» در سال ۱۳۳۷ می‌نویسد:

— "ism" های غربی را با پسوند «گرایی» - که به‌تائید زنده‌یاد دکتر محمدباقر هوشیار، اول‌بار در سال ۱۳۲۵ به‌کارش بردم و اکنون زبانزد بسیاری از اهل‌ادب است - رسانیده‌ام. برای سهولت کارِ خواننده، واژه‌نامه‌ای در پایان رساله آورده‌ام و به‌قصد مشخص گردانیدن واژه‌هایی که از محقق یا نویسنده‌ای دیگر فراگرفته‌ام، در ذیل صفحات واژه‌نامه، به‌ذکر نام آن محقق یا نویسنده، پرداخته‌ام.

در این مقام، بار دیگر از استاد وارسته، دکتر هوشیار - که تا بود، مشوق بزرگ من بود - یاد می‌کنم، و امتنان خود را نسبت به‌محقق گرانمایه، آقای سیدعبداله انوار - که تاریکی‌های این رساله در پرتو معرفت و صفای ایشان زدوده شد - ابراز می‌دارم.

امروزه می‌دانیم و متوجه شده‌ایم که وارد شدن پسوند «گرایی» به‌حوزه‌ی زبانی و مفهومی، چه تحولی در واژه‌سازی و تفکر علمی ایفا کرده است - که خود بحث مستقلی می‌طلبد.

۴- اعتقاد به‌گسترش و انتقال دانش

برای رشد علمی، برخورداری از ذهن دانشمند، فعال، کوشا و شخصیتِ سالم کافی نیست، باید میل و عطش به‌انتقال دانش به‌دیگران نیز وجود داشته باشد. قصه‌های عجیبی در این‌باره شنیده‌ایم. برای نمونه فردی رفته بود و تمامی کتاب‌های موجود را

خریده بود، تا آن کتاب دست دیگران نیفتد. و یا امروزه گاه می‌بینیم که وقتی کتابی دست عده‌ای می‌رسد از دیگران پنهان می‌کنند تا خودشان به «درجه‌ی رفیع» مترجمی آن کتاب نایل آیند و شاهد شیرین کامرانی را خودشان بچشند. (در این ارتباط، می‌توان به مشکل خرید کتاب و مساله‌ی سیاست‌گذاری برای تهیه‌ی کتاب و مجله برای مراکز علمی اشاره کرد که ناتوانی و عقیم بودن خود را در عمل به اثبات رسانیده است).

استاد کتاب‌ها و مراجع فراوانی در اختیار افراد دیگر قرار می‌داد که بتوانند استفاده کنند. خط فکری او را در بسیاری از مقاله‌ها، کتاب‌ها و پژوهش‌ها به روشنی می‌توان دید. بی‌دریغ و سخاوتمندانه، اندیشه، توان و مهم‌تر از آن‌ها تجربه‌ی خود را در اختیار جوان‌ترها قرار می‌داد. و ابایی از این که ممکن است کار در همان سطح مورد قبول ایشان صورت نگیرد، نداشت.

۵- تربیت نسل «نوگرایان بدون قطب‌نما یا سرگردان»، «بهبودی خواهان» و «سرخورندگان»

در جامعه‌هایی که به هر دلیل، مراکز رسمی نمی‌توانند نقشی فعال در تفکر علمی داشته باشند و عده‌ای از «همه‌کارگان»، «فزون‌خواهان»، و «امر بر خود مشتبه‌شوندگان»، عرصه را برای تفکر تنگ می‌کنند، به موازات مراکز علمی، محافل علمی دیگری شکل می‌گیرند. این محافل، گاه در گوشه‌ی کوچکی از این مراکز، به شرطی که ادعای رسمیت نداشته باشند و فعالیتشان به عنوان واحد درسی تلقی نشود، به کار خود ادامه می‌دهند؛ و گاه بیرون از چارچوب دانشگاه‌ها و مراکز علمی، آرام و بی‌صدا، نقش خود را ایفا می‌کنند. استاد پس از گذراندن دوره‌های رسمی تدریس و تحقیق و کندوکاو در مسایل و مفاهیم مختلف اجتماعی، فرهنگی و انسانی، که البته با محدودیت‌ها و دشواری‌های زیادی همراه بود، منزل خودشان را در اختیار دانش‌پژوهان قرار دادند. بسیاری از جلسه‌های علمی، در منزل استاد، با شرکت بسیاری از اهل فکر و اندیشه و قلم و هنر، صورت می‌گرفت.

به‌دلیلی که در بالا مطرح شد، به نظر من در فعالیت‌های علمی، باید لایه‌هایی را در نظر بگیریم که در کنار مراکز علمی فعالیت می‌کنند. این افراد نه حقوقی از دانشگاه

می‌گیرند و نه از مزایای به‌اصطلاح قانونی و غیرقانونی آن مراکز استفاده می‌کنند، ولی در عمل در رشد تفکر علمی سهمی به‌سزا دارند. فعالیت‌هایشان جزو آمارهای رسمی به‌شمار نمی‌رود، جایزه‌ای دریافت نمی‌کنند، پول تحقیقاتی نمی‌گیرند و تشویق‌نامه‌ای هم نصیب آنان نمی‌شود.

در مورد «سرخوردگان»، مقاله‌ی «اعتیاد در دانشگاه‌های ما» که در مجله‌ی «بازتاب: نشریه‌ی روان‌شناسی و روان‌پزشکی» سال ۱۳۵۹، شماره‌ی ۳، چاپ شد، نقش استاد در کمک به‌دانشجویان «راه‌گم‌کرده» و «نیازمند»، به‌خوبی توضیح داده شده است. او در این مقاله، این محورها را مورد توجه قرار داده است:

۱- نقش آرمان‌پروری در تعادل روحی و اجتماعی انسان‌ها؛

۲- ارتباط میان کشمکش‌های روانی و تضاد طبقاتی؛

۳- نقش تعلیم و تربیت در آرمان‌پروری؛

وقتی این مقاله‌ی استاد را برای چندمین بار مرور می‌کردم، یادم آمد که آرتور کلاین من (Arthur Kleinman) استاد روان‌پزشکی دانشگاه هاروارد، در مجله‌ی *Harvard Review of Psychiatry* (سال ۲۰۰۱) مقاله‌ای دارد با عنوان «دورنمای روان‌پزشکی در تغییر جهانی». در این مقاله، کلاین من می‌نویسد، در حالی‌که اقتصاددانان، از سرمایه‌داری آزاد مبتنی بر جهانی‌سازی سخن می‌گویند و معتقدند که رونق اقتصادی بر جهان حاکم است و بازارهای آزاد، در حال شکوفایی است و ثروت ملت‌ها در حال افزایش است، بهداشت روانی و اجتماعی ملت‌ها، داستان دیگری را نقل می‌کند.

کلاین من به‌دو موضوع اشاره می‌کند. نخست این‌که ثروت برخی از ملت‌ها، مانع بیماری روانی نیست. و دوم این‌که همراه یا به‌اصطلاح رونق اقتصادی در کشورهای غنی و فقیر، نابرابری بین افراد و طبقات در این جوامع، در حال افزایش است. افرادی که در فقر شدید به‌سر می‌برند (یعنی افرادی که طبق تعریف، کم‌تر از یک دلار درآمد دارند)، ۲۰ درصد کل جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند. آمار مرگ و میر و بیماری‌ها در بین آن‌ها، بیش‌تر از سایر طبقات است.

کلاین من می‌گوید آنچه ما روان‌پزشکان، همراه با همکاران خود در علوم اجتماعی، پزشکی اجتماعی، بهداشت عمومی، نتیجه می‌گیریم این است که جهانی‌سازی، یعنی

آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری، گرهی از بهداشت روانی را نمی‌تواند باز کند. موضع‌گیری کلاین من بسیار شبیه استاد در این مقاله است. این نکته به‌ویژه امروزه اهمیت دارد؛ چرا که مرتب از آموزش (کارگاه‌های مختلف)، سمینارها و کنفرانس‌های جهانی، مدیریت و فرهنگ‌سازی و سیاست‌پردازی سخن به‌میان می‌آید و کم‌تر به‌مبانی طبقاتی و چگونگی معاش و روابط بین‌فردی و در نتیجه به‌شالوده‌های عینی رفتارها و تفکر اجتماعی، پرداخته می‌شود.

۶- شخصیت و منش

امروزه در حالی‌که از انواع و اقسام دانشگاه‌ها، آموزشگاه‌ها، پژوهشگاه‌های دولتی و غیردولتی، آزاد و غیرآزاد، وابسته و غیروابسته، حقیقی و مجازی، سخن به‌میان می‌آید، از شخصیت، شخصیت‌پروری و آزادگی، کم‌تر حرفی به‌میان می‌آید. علت این امر، درنهایت به‌این مساله مربوط می‌شود که دانش، مرزشکن و آزاد است و از هیچ‌کس یا مرجعی، دستور نمی‌گیرد. دانشمند به‌اعتبار ماهیت دانش و پژوهش، فردی است «آزاده» - اصطلاحی که استاد مرتب به‌کار می‌گرفت. تربیت آزادگی، برخلاف تربیت متخصص، که البته، خود، کار بسیار دشواری است، تمهیدات و شرایط و امکاناتی می‌طلبد که فراتر از چند تابلو، ساختمان، و دیارتیمان، دوره‌های تکمیلی و آزمایشگاه و وسایل و... می‌رود. آزادگی، فضا می‌خواهد و ایمان و شهامت و جسارت و از خودگذشتگی.

دانشجو تنها علم نمی‌آموزد، «کاراکتر» هم می‌آموزد، شیوه‌ی رفتار، شیوه‌ی فکر، روابط میان‌فردی استاد، چگونگی وظیفه‌شناسی، نظم و انضباط، دلسوزی، کاشتن بذر امید در دل ناامیدان، بی‌نیازی و استغنا درونی، و بسیاری چیزهای دیگر را هم باید از استاد فرا بگیرد. استاد در چند کتاب، جلسه‌ی تدریس و جزوه خلاصه نمی‌شود، استاد به‌عنوان یک شخص، یک شخصیت و یک مجموعه‌ی فکری و رفتاری، عاطفی و انگیزشی و فرهنگی، وارد کلاس می‌شود. ما بسیاری از نکته‌های علمی را که از استادانمان آموخته‌ایم، فراموش کرده‌ایم - مگر این‌که خود بعدها آن‌ها را موضوع تحقیق علمی خود قرار داده باشیم - اما سجایای اخلاقی، چگونگی برخورد، شیوه‌ی نگرش و

جهانی‌بینی‌شان را هرگز فراموش نمی‌کنیم. درباره‌ی منش دانشمندان و چگونگی برخورد آنان با شرایط محدودکننده با تهدیدکننده‌ی اجتماعی و سیاسی، مطالب زیادی وجود دارد. (نمونه‌ی روان‌شناسان گشتالت در آلمان، و به‌ویژه فعالیت‌های کهلر از این نظر عبرت‌آموز است).

استاد در مقدمه‌ی «بزرگ‌مردان تاریخ» (۱۳۳۲) می‌نویسد:

«باید تاریخ‌آفرینان را چنان‌که بوده‌اند، به‌عنوان کوشندگان خستگی‌ناپذیری که در پرتو همت و کار و پشتکار خود (ونه موهبت موروثی یا مساعدت روزگار)، فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی بشریت را به‌سود انسان‌ها به‌پیش برده‌اند، به‌مردم اغفال‌شده شناسانید و آنان را قانع گردانید که هر فرد انسان، می‌تواند با کار سنجیده و منظم، به‌جامعه‌ی خود، خدمتی سترگ کند و انسانی سترگ به‌شمار آید.»

و این‌ها هیچ‌یک فراهم نمی‌شود، مگر آن‌که «آزادی» معنایابی شود و تحقق پذیرد. محمود صناعتی در ۱۳۳۸ نوشت: «آزادی شرط نمو و پیشرفت دانش است.»

آخرین جمله‌ی «الکساندر رومانوویچ لوریا» در کتاب «تکوین ذهن» (۱۳۸۰) که شرح حال خودش است، چنین است:

«انسان‌ها می‌آیند و می‌روند، آن‌چه باقی می‌ماند مایه‌های خلاق حوادث عظیم تاریخی و افکار و اعمال پراهمیت [انسانی] است.»

مایکل کول، روان‌شناس آمریکایی و ویراستار کتاب لوریا چنین پاسخ می‌دهد:
«به‌راستی این افکار و اندیشه‌ها هستند که باقی می‌مانند، اما موجودات انسانی هستند که به‌آنها روح می‌بخشند.» استاد، چنین انسانی بود.
